

مقایسه تطبیقی بازتاب «عشق» در اندیشه ابن عربی و اقبال لاهوری

با تکیه بر جاویدنامه و فصوص الحکم

A Comparative Study of the Reflection of "Love" in the Thought of Ibn Arabi and Muhammad Iqbal with Emphasis on Fusus al-Hikam and Javidnama

وحیده دولتیاری

دانشجوی دکتری، دانشگاه جی سی، لاهور

دکتر محمد اقبال شاهد

پروفسور ایمریطس، دانشگاه جی سی، لاهور

Abstract:

Love, as one of the most fundamental concepts in Islamic mysticism, has held a central place in the intellectual systems of many Muslim thinkers. Among them, both Ibn Arabi and Muhammad Iqbal present love as a transcendent force in the evolution of humanity and the cosmos, yet their approaches differ significantly. Ibn Arabi, within the framework of the doctrine of the Unity of Being (wahdat al-wujud), sees love as an eternal and essential reality that encompasses all existence and serves as a medium for understanding the divine names and attributes. In his view, love is a unifying force that guides the human being toward the vision of Absolute Truth and interprets all manifestations of the universe through divine love. In contrast, Iqbal presents love as a dynamic, creative, and revolutionary force that is realized within the concept of the Self (khudi). For Iqbal, love is a life-giving power that liberates the individual from passivity and determinism, propelling them toward personal and social evolution. Unlike Ibn Arabi, who regards love as a supra-temporal and intuitive phenomenon, Iqbal sees love as the driving force behind action, transformation, and progress, ultimately leading the human being to the station of divine vicegerency (khilafat). This comparative study examines the concept of love in the thoughts of Ibn Arabi and Iqbal and reveals that, while both consider love a divine and transcendent force, their views differ profoundly regarding its role in personal and societal development. While Ibn Arabi emphasizes the metaphysical and ontological dimensions of love, Iqbal ties it to dynamism, willpower, and socio-spiritual transformation.

Keywords:

Love, Ibn Arabi, Muhammad Iqbal, Unity of Being, Khudi, Intuition, Transformation, Islamic Mysticism, Knowledge, Divine Vicegerency

چکیده:

عشق به عنوان یکی از بنیادی ترین مفاهیم در عرفان اسلامی، در نظام فکری بسیاری از متفکران مسلمان جایگاهی محوری داشته است. در این میان، ابن عربی و اقبال لاهوری هر دو عشق را به مثابه نیرویی متعالی در سیر تکامل انسان و جهان مطرح کرده اند، اما رویکردهای آنها تفاوت های اساسی دارد. ابن عربی، در چارچوب نظام وحدت وجود، عشق را حقیقتی ازلی و جوهری می داند که تمام هستی را در بر می گیرد و

روح تحقیق، جلد ۲، شماره ۴، مسلسل شماره ۶، اکتبر-دسامبر ۲۰۲۴ء

به عنوان واسطه‌ای برای درک اسماء و صفات الهی عمل می‌کند. در اندیشه او، عشق به مثابه نیرویی وحدت‌بخش، انسان را به شهود حقیقت مطلق رهنمون می‌سازد و تمامی تجلیات کائنات را در پرتو عشق الهی تفسیر می‌کند. در مقابل، اقبال لاهوری عشق را نیرویی پویا، خلاق و انقلابی معرفی می‌کند که در بستر «خودی» معنا می‌یابد. از نظر او، عشق نیرویی حیات‌بخش است که فرد را از سکون و جبر می‌رهاند و او را در مسیر تکامل فردی و اجتماعی قرار می‌دهد. برخلاف ابن عربی که عشق را امری شهودی و فرازمانی می‌داند، اقبال عشق را محرک عمل، تحول و پیشرفت می‌بیند که انسان را به مقام خلافت الهی می‌رساند. این پژوهش با روش تطبیقی، بازتاب مفهوم عشق در اندیشه ابن عربی و اقبال لاهوری را بررسی کرده و نشان می‌دهد که درحالی‌که عشق در اندیشه ابن عربی بیشتر جنبه متافیزیکی و هستی‌شناختی دارد، در نگرش اقبال لاهوری، با عناصر پویایی، اراده و تحول اجتماعی گره می‌خورد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که هرچند هر دو متفکر عشق را نیرویی الهی و متعالی می‌دانند، اما در نوع نگاه آن‌ها به نقش عشق در تکامل فرد و جامعه، تفاوت‌های عمیقی وجود دارد.

کلید واژه‌ها: عشق، ابن عربی، اقبال لاهوری، وحدت وجود، خودی، شهود، تحول، عرفان اسلامی، معرفت، خلافت الهی.

مقدمه:

عشق یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در عرفان اسلامی است که از آغاز شکل‌گیری تصوف مورد توجه عارفان و اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است. این مفهوم که با معرفت الهی، سلوک روحانی و تکامل انسان گره خورده، در اندیشه بسیاری از بزرگان عرفان همچون ابن عربی و اقبال لاهوری جایگاهی ویژه دارد. ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ ق) در چارچوب نظام وحدت وجود، عشق را حقیقت ازلی و نیرویی الهی می‌داند که کل هستی را در بر گرفته و جهان را به حرکت در می‌آورد. او در فتوحات مکیه تصریح می‌کند که عشق الهی، علت آفرینش است و بدون آن، هیچ موجودی ظهور نمی‌کرد [۱]. همچنین، در فصوص/الحکم، عشق را عامل پیوند میان خالق و مخلوق معرفی می‌کند و می‌نویسد که «عشق همان حقیقتی است که خداوند از طریق آن، مظاهر گوناگون را به ظهور می‌رساند» [۲].

در مقابل، اقبال لاهوری (۱۸۷۷-۱۹۳۸ م) عشق را نه تنها نیرویی الهی، بلکه عامل بیداری و پویایی فرد و جامعه می‌داند. او در /سر/ر خودی، عشق را نیرویی خلاق معرفی می‌کند که انسان را از ضعف و جبر می‌رهاند و به سوی تکامل سوق می‌دهد [۳]. برخلاف ابن عربی که عشق را امری متافیزیکی و شهودی تلقی می‌کند، اقبال بر جنبه‌های عمل‌گرایانه و اجتماعی آن تأکید دارد و عشق را موتور محرک تمدن و تحول فرهنگی می‌داند [۴]. به اعتقاد او، عشق حقیقی از طریق مجاهدت و ایثار به دست می‌آید و فرد را به مقام خلافت الهی می‌رساند [۵].

با توجه به این تفاوت‌ها، این پژوهش تلاش دارد تا با رویکردی تطبیقی، بازتاب مفهوم عشق در اندیشه این دو متفکر را بررسی کند و نشان دهد که درحالی‌که ابن عربی عشق را نیرویی وحدت‌بخش و متافیزیکی می‌بیند، اقبال آن را ابزاری برای بیداری اجتماعی و تحول فردی تلقی می‌کند. این پژوهش با استفاده از منابع اصیل عرفانی و تحلیل آرای اندیشمندان

روح تحقیق، جلد ۲، شماره ۴، مسلسل شماره: ۶، اکتبر- دسامبر ۲۰۲۴ء
معاصر، شباهت ها و تفاوت های این دو دیدگاه را در رابطه با عشق و نقش آن در هستی شناسی، معرفت و سیر تکاملی انسان مورد بررسی قرار می دهد.

روش انجام پژوهش:

این پژوهش با رویکرد تحلیلی-تطبیقی و روش مطالعه کیفی اسنادی به بررسی بازتاب مفهوم عشق در دو اثر فصوص الحکم ابن عربی و جاویدنامه اقبال لاهوری می پردازد. ابتدا با تحلیل محتوای این دو متن، مفاهیم کلیدی مرتبط با عشق استخراج شده و سپس با بهره گیری از روش تحلیل تطبیقی، نحوه تبیین عشق در این آثار بررسی شده است. تحلیل ها در سه محور اصلی شامل هستی شناسی عشق، معرفت شناسی عشق و نقش عشق در تکامل انسان صورت گرفته است. در این راستا، دیدگاه ابن عربی درباره عشق به عنوان حقیقتی ازلی و نیروی وحدت بخش در نظام وحدت وجود، با نگرش اقبال که عشق را نیرویی خلاق و محرک حرکت و تحول در نظریه «خودی» می داند، مقایسه شده است. در نهایت، نتایج این بررسی تطبیقی نشان می دهد که درحالی که عشق در فصوص الحکم مفهومی متافیزیکی و شهودی دارد، در جاویدنامه عاملی برای پویایی، تکامل و تحول فردی و اجتماعی است.

پیشینه پژوهش:

تا کنون پژوهشی با عنوان «بازتاب عشق در اندیشه ابن عربی و اقبال لاهوری (با تأکید بر فصوص الحکم و جاویدنامه) به صورت مستقل و تطبیقی انجام نشده است. با این حال، پژوهش های متعددی به بررسی مفاهیم مرتبط با عشق در آثار این دو متفکر پرداخته اند که می توانند به عنوان مطالعات نزدیک به این موضوع در نظر گرفته شوند.

شجاری (۱۳۸۸) در مقاله «آفرینش بر اساس عشق و قاعده الواحد از دیدگاه ابن عربی» به بررسی جایگاه عشق در نظام هستی شناختی ابن عربی پرداخته است. او نشان می دهد که عشق در اندیشه ابن عربی نیروی بنیادین هستی است و بر اساس قاعده الواحد، عشق الهی عامل ظهور کثرات است. این پژوهش به طور خاص به رابطه عشق و آفرینش در فلسفه ابن عربی پرداخته، اما ارتباط تطبیقی آن با اندیشه اقبال بررسی نشده است.

بندانی ترشکی (۱۴۰۲) در پژوهش «انسان از دیدگاه مولانا و اقبال لاهوری (با رویکردی به علم، عشق و مرگ)» به مقایسه دیدگاه های مولانا و اقبال درباره عشق و جایگاه آن در شناخت و تکامل انسان پرداخته است. او نشان می دهد که عشق در اندیشه اقبال برخلاف دیدگاه های سنتی، نیرویی محرک و پویا برای رشد فرد و جامعه است. این پژوهش از منظر توجه به مفهوم عشق در اندیشه اقبال حائز اهمیت است، اما مستقیماً به مقایسه آن با ابن عربی نمی پردازد.

بهنام فر، درویشی و محمدی (۱۳۹۳) در مقاله «نقد عقلانیت در مثنوی مولانا و کلیات اقبال لاهوری» به تحلیل نسبت عقل و عشق در اندیشه مولانا و اقبال پرداخته اند. آن ها نشان می دهند که اقبال برخلاف مولانا که عشق را نیرویی شهودی و رهایی بخش می داند، آن را عامل پویایی و تحول اجتماعی معرفی می کند. این پژوهش نیز هرچند به تفاوت نگاه عرفانی

روح تحقیق، جلد ۲، شماره ۴، مسلسل شماره ۶، اکتبر- دسامبر ۲۰۲۴ء
اقبال و دیگر متفکران سنتی پرداخته، اما تطبیق خاصی میان ابن عربی و اقبال در آن صورت نگرفته است.

بنابراین، با وجود پژوهش‌های متعددی که به بررسی عشق در اندیشه ابن عربی یا اقبال پرداخته‌اند، تاکنون پژوهشی که به‌طور خاص فصوص/الحکم و جاویدنامه را در زمینه بازتاب مفهوم عشق به‌صورت تطبیقی بررسی کند، انجام نشده است. این مقاله با پر کردن این خلأ پژوهشی، تلاش دارد تا تطبیقی میان نگرش این دو اندیشمند نسبت به عشق ارائه دهد.

مفاهیم نظری پژوهش

تعاریف لغوی و اصطلاحی عشق:

عشق در لغت از ریشه «عَشِقَ» به معنای شدت محبت و دلبستگی عمیق گرفته شده است [۶]. برخی معتقدند که این واژه از «عَشَقَه» - نوعی گیاه پیچنده - گرفته شده که به دور درخت می‌پیچد و از آن تغذیه می‌کند، همان‌گونه که عشق، قلب و روح عاشق را در بر می‌گیرد [۷].

از نظر اصطلاحی، عشق به حالتی از محبت شدید اطلاق می‌شود که انسان را از خود بی‌خود کرده و او را به معشوق پیوند می‌دهد. در عرفان اسلامی، عشق نه‌تنها یک احساس، بلکه یک نیروی متافیزیکی است که واسطه‌ای میان انسان و حق محسوب می‌شود. عارفان عشق را وسیله‌ای برای رسیدن به حقیقت مطلق و راز خلقت هستی می‌دانند [۸].

عشق در عرفان اسلامی:

در عرفان اسلامی، عشق به دو نوع کلی تقسیم می‌شود:

عشق مجازی: عشقی که ابتدا به مخلوقات تعلق می‌گیرد و در صورت سیر صعودی، انسان را به عشق حقیقی رهنمون می‌سازد.

عشق حقیقی: عشق به ذات الهی که تمام عشق‌های دیگر جلوه‌ای از آن هستند [۹].

عرفای بزرگی همچون رومی، عطار، سنایی، حلاج و ابن عربی، عشق را والاترین نیروی هستی دانسته و آن را نیروی محرک انسان در مسیر کمال معرفی کرده‌اند [۱۰].

ابن عربی و آرای او در باره عشق:

ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ق)، از برجسته‌ترین عارفان و فیلسوفان اسلامی، نظریه عرفانی خود را بر اساس وحدت وجود بنیان نهاد. او عشق را حقیقتی ازلی و نیرویی کهنه‌ناشدنی می‌داند که در کل هستی جریان دارد. از نگاه او، عشق، راز آفرینش جهان است، چنان‌که می‌گوید:

"إِنَّ الْحُبَّ أَسَاسُ الوجود و بِهِ تَكُونُ المعارفُ و الْحِکْمُ" (عشق بنیاد هستی است و از آن، معرفت و حکمت پدید می‌آید) [۱۱].

ابن عربی در فصوص الحکم، عشق را به‌عنوان نیرویی که موجب ظهور صفات الهی در عالم می‌شود، معرفی می‌کند و معتقد است که خداوند از طریق عشق، خود را در آینه هستی متجلی می‌سازد [۱۲]. در اندیشه او، عشق نیرویی وحدت‌بخش است که موجب بازگشت همه اشیا به مبدأ خود یعنی حق می‌شود.

فصوص الحکم:

فصوص الحکم یکی از مهم‌ترین آثار ابن عربی است که در آن، نظریات عرفانی خود را از طریق بیان حکمت‌های پیامبران مختلف ارائه می‌دهد. این کتاب شامل ۲۷ فص (باب) است که هرکدام به یک پیامبر اختصاص دارد و در آن، به تفسیر عشق، معرفت و حقیقت هستی پرداخته شده است. ابن عربی در این کتاب، عشق را نه تنها یک احساس بلکه نظم الهی حاکم بر جهان معرفی می‌کند [۱۳].

اقبال لاهوری و عرفان او:

محمد اقبال لاهوری (۱۲۵۶-۱۳۱۷ش)، شاعر، فیلسوف و متفکر هندی، با تأثیرپذیری از عرفان اسلامی و فلسفه غرب، نظریه‌ای پویا از انسان و عشق ارائه داده است. او برخلاف برخی از عرفای سنتی که عشق را نیرویی برای فنا در حق می‌دانند، آن را نیرویی خلاق، پوینده و عامل تحول فردی و اجتماعی معرفی می‌کند [۱۴]. اقبال عشق را در برابر عقل جزئی قرار می‌دهد و معتقد است که عشق حقیقی، عامل خودآگاهی و پیشرفت انسان است.

اقبال در جاویدنامه، او می‌گوید:

"عشق را با عقل محبوب آفریدند این جهان / لیک آن را قوتی دادند چون جان در جهان" [۱۵].

جاویدنامه:

جاویدنامه یکی از مهم‌ترین آثار اقبال است که در قالب سیر و سلوک عرفانی، سفری خیالی از زمین تا عالم ملکوت را به تصویر می‌کشد. این کتاب تحت تأثیر معراج‌نامه و کمدی الهی دانته سروده شده است. در این اثر، اقبال عشق را به عنوان نیرویی معرفی می‌کند که موجب حرکت، رشد و خودیابی انسان می‌شود. او عشق را عاملی می‌داند که به انسان امکان می‌دهد تا از ضعف و جبرگرایی‌های یافته و به مقام خلافت الهی برسد [۱۶].

بحث و بررسی:

عشق همواره یکی از مفاهیم بنیادین در اندیشه عرفانی و فلسفی بوده است که از منظرهای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. در عرفان اسلامی، عشق نه تنها به عنوان نیرویی درونی و متعالی، بلکه به عنوان واسطه‌ای برای شناخت حقیقت الهی و حرکت به سوی کمال در نظر گرفته می‌شود. دو تن از متفکران برجسته‌ای که در آثار خود به این مفهوم پرداخته‌اند، محی‌الدین ابن عربی و اقبال لاهوری هستند. ابن عربی در فصوص الحکم عشق را به عنوان تجلی حقیقت وحدت وجود و راهی برای شهود الهی معرفی می‌کند، در حالی که اقبال لاهوری در جاویدنامه عشق را نیرویی انقلابی و متحول‌کننده می‌داند که انسان را به خودآگاهی و پویایی سوق می‌دهد. در این پژوهش، با بررسی تطبیقی مفهوم عشق در این دو اثر، به شباهت‌ها و تفاوت‌های رویکرد این دو اندیشمند خواهیم پرداخت تا درک عمیق‌تری از جایگاه عشق در عرفان نظری و اندیشه‌های پویایی‌شناسانه ارائه دهیم:

عشق به عنوان پیوند میان انسان و خداوند:

الف) در فصوص الحکم:

«دوست داشتن جز به کسی که تکوّن از اوست، تعلق نمی‌گیرد، پس عشق مرد به کسی است که از او پدید آمده است و او همان خداست. از این روست که پیامبر گفته است: «دوست داشتنی شد» و نگفت: «دوست داشتم» و این به سبب آن بود که حتی عشق او به زنش، به سبب تعلق عشقش به پروردگارش بود که وی به صورت او آفریده شده است و او زنش را، بنابر یک تخلّق الهی دوست می‌داشت، از آن رو که خدا خود او را دوست می‌دارد» [۱۷].

ابن عربی عشق مرد به زن را بازتاب عشق الهی می‌داند و زن را آینه‌ای برای شهود حق معرفی می‌کند. او عشق را نیرویی متافیزیکی می‌داند که در تمام روابط انسانی، به‌ویژه عشق میان زن و مرد، متجلی است.

ب) در جاویدنامه:

علم در اندیشه می‌گیرد مقام عشق را کاشانه قلب لاینام

علم تا از عشق برخوردار نیست جز تماشاخانه افکار نیست [۱۸]

اقبال، برخلاف نگاه عقل‌گرایانه، عشق را نیرویی برتر از تفکر و اندیشه می‌داند که در قلب جای دارد و عامل پویایی جهان است. عشق در نگاه او مانند ابن عربی، ارتباطی مستقیم با حقیقت متعالی دارد و علم بدون عشق را بی‌روح و سطحی می‌داند.

عشق و پیوند میان زن و مرد:

الف) در فصوص الحکم:

«پس شهود حق برای مرد در زن، تمام‌تر و کامل‌تر است، زیرا در زن وی حق را از این حیث که فاعل منفعل است، مشاهده می‌کند و در خودش، از این حیث که تنها منفعل است. از این روست که پیامبر (ص) زنان را، به سبب کمال شهود حق در ایشان، دوست می‌داشت.» [۱۹].

ابن عربی عشق مرد به زن را ناشی از شهود حق در او می‌داند. زن برای مرد آینه‌ای از حقیقت الهی است، و عشق به زن، در حقیقت عشق به خداوند محسوب می‌شود.

ب) در جاویدنامه:

عشق شورانگیز بی پروای شهر شعله او میرد از غوغای شهر [۲۰]

اقبال عشق را نیرویی عمیق و معنوی می‌داند که در شلوغی و هیاهوی دنیوی خاموش می‌شود. درحالی‌که ابن عربی عشق را در ارتباط میان زن و مرد به‌عنوان تجلی الهی می‌بیند، اقبال عشق را نیرویی می‌داند که نیاز به محیطی خلوت و ناب دارد تا بتواند تجلی یابد.

عشق و حیرت عاشق

الف) در فصوص الحکم:

«از گمراهی‌های عاشق این است که می‌پندارد معشوقش در چشم همه نیکوست و در او آن می‌بیند که عاشق در او می‌بیند، این از حیرت است، گمراهی دیگر عاشق این است که در گزینش راه‌هایی که او را به محبوبش می‌رساند متحیر است...» [۲۱].

ابن عربی بر سرگشتگی و حیرت عاشق تأکید دارد. عاشق تصور می‌کند که معشوق در نظر دیگران نیز همان زیبایی را دارد که او در او می‌بیند. این دیدگاه نشان می‌دهد که عشق، آمیخته با حیرت و نوعی پرده‌پوشی بر حقیقت است.

(ب) در جاویدنامه:

عقل آدم بر جهان شبخون زند عشق او بر لامکان شبخون زند [۲۲]

اقبال عقل را نیرویی محدود و مشغول به جهان مادی می‌داند، درحالی‌که عشق را قدرتی برتر معرفی می‌کند که می‌تواند از قیود مادی فراتر رفته و به لا مکان (حقیقت مطلق) دست یابد. این نگاه، مشابه دیدگاه ابن عربی است که عشق را نیرویی فراتر از منطق و استدلال می‌داند.

عشق به‌عنوان نیرویی ماورایی

الف) در فصوص الحکم:

«عشق شبخونی زند بر لا مکان، گور را نادیده رفتن از جهان» [۲۳].

ابن عربی عشق را نیرویی می‌داند که بر محدودیت‌های زمانی و مکانی غلبه می‌کند و مرگ را نادیده می‌گیرد.

(ب) در جاویدنامه:

زور عشق از باد و خاک و آب نیست قوتش از سختی اعصاب نیست

عشق با نان جوین خیبر گشاد عشق در اندام مه چاکی نهاد [۲۴]

اقبال نیز مانند ابن عربی عشق را نیرویی ماورایی و غیرمادی می‌داند که از طبیعت و عناصر مادی فراتر می‌رود. او عشق را قدرتی معرفی می‌کند که توانسته خیبر را بگشاید و آسمان را بشکافد.

نتیجه‌گیری:

مطالعه تطبیقی عشق در فصوص الحکم ابن عربی و جاویدنامه اقبال لاهوری نشان می‌دهد که هر دو متفکر، عشق را نیرویی بنیادین و الهی می‌دانند که جایگاهی محوری در شناخت حقیقت و سلوک عرفانی دارد. ابن عربی در چارچوب نظریه وحدت وجود، عشق را پیوندی ناگسستنی میان عاشق و معشوق می‌داند که در نهایت به شناخت ذات الهی منتهی می‌شود. در این دیدگاه، عشق نه تنها امری انسانی، بلکه صورتی از عشق الهی است که در همه پدیده‌ها تجلی می‌یابد. او در فصوص الحکم عشق را به‌عنوان واسطه‌ای برای شهود حقیقت الهی مطرح کرده و بر این باور است که عشق میان زن و مرد نیز تجلی‌ای از این حقیقت است. در نظرگاه او، زن آینه‌ای است که مرد می‌تواند در آن، جمال الهی را مشاهده کند و از

روح تحقیق، جلد ۲، شماره ۴، مسلسل شماره: ۶، اکتبر- دسامبر ۲۰۲۴ء

طریق آن به معرفت الهی دست یابد. بنابراین، عشق زمینی در نهایت به عشق الهی منتهی شده و سرمنشأ همه عشق‌ها خداوند است.

از سوی دیگر، اقبال لاهوری در *جاویدنامه* با الهام از اندیشه‌های عرفانی و فلسفی، عشق را نیرویی متعالی می‌داند که انسان را به پویایی و حرکت وامی‌دارد. در اندیشه او، عشق نه تنها یک نیروی معرفتی، بلکه عامل تحول و انقلاب درونی انسان است. برخلاف ابن عربی که بر وجه شهودی و نظری عشق تأکید دارد، اقبال عشق را نیرویی می‌داند که انسان را از سستی و رکود نجات داده و او را به سوی کمال سوق می‌دهد. از این منظر، عشق قدرتی است که بر همه نیروهای مادی و عقلانی غلبه دارد و انسان را قادر می‌سازد تا از محدودیت‌های زمینی فراتر رفته و به مراتب والاتر حقیقت راه یابد. در نگاه اقبال، عشق نیرویی است که فرد را از قید و بندهای مادی و عقل‌گرایی صرف رها کرده و به او قدرت می‌بخشد تا در مسیر تحقق خویشتن خویش و رسیدن به انسان کامل گام بردارد.

در مقایسه این دو دیدگاه، می‌توان گفت که ابن عربی عشق را بیشتر در بستر شهود و معرفت الهی تحلیل می‌کند، در حالی که اقبال بر بُعد اراده و پویایی عشق تأکید دارد. ابن عربی عشق را جریانی ازلی و از پیش مقدر می‌داند که انسان را به شهود حقیقت می‌رساند، اما اقبال عشق را نیرویی انقلابی و دگرگون‌کننده معرفی می‌کند که در پرتو آن، انسان از محدودیت‌های مادی و عقلی فراتر می‌رود و به مقام والای انسانی دست می‌یابد. همچنین، در حالی که ابن عربی عشق را در ارتباط میان زن و مرد و به عنوان راهی برای مشاهده حقیقت الهی مورد توجه قرار می‌دهد، اقبال عشق را عاملی برای پویایی فردی و اجتماعی تلقی می‌کند که انسان را به سوی آزادی و کمال سوق می‌دهد.

با وجود این تفاوت‌ها، هر دو متفکر در یک نقطه مشترک‌اند: عشق را حقیقتی فراتر از عقل دانسته و آن را عامل اصلی حرکت و تکامل انسان معرفی می‌کنند. هر دو بر این باورند که عشق نیرویی است که به انسان امکان درک حقیقت را می‌دهد و او را از قید و بندهای مادی و سطحی رها می‌کند. این تطبیق نشان می‌دهد که در عرفان اسلامی، عشق مفهومی بنیادین است که هم در ساحت نظری (ابن عربی) و هم در ساحت عملی و اجتماعی (اقبال لاهوری) نقشی اساسی دارد. در نهایت، می‌توان گفت که نگاه ابن عربی به عشق، نگاهی وحدت‌گرا و هستی‌شناسانه است که بر معرفت و شهود تأکید دارد، در حالی که نگاه اقبال به عشق، نگاهی پویایی و انسان‌گرایانه است که عشق را به عنوان نیرویی تحول‌آفرین در زندگی فردی و اجتماعی معرفی می‌کند.

حواشی

- ۱- ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، ج ۲. (بیروت: دار صادر، ۱۹۸۰م) ص ۳۲۶
- ۲- ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، به تصحیح عفیفی، ابوالعلاء، (قاہرہ: دارالکتب المصریہ، ۱۹۴۶م) ص ۱۸۹
- ۳- محمد اقبال، علامہ، اسرار و رموز، (لاہور: شیخ غلام علی اینڈ سنز، ۱۹۲۳م) ص ۴۵
- ۴- شریف، م. م، تاریخ فلسفہ در اسلام (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۶۳م) ص ۲۱۰
- ۵- مراد، خلیل الرحمان، اندیشہ‌های فلسفی اقبال لاہوری (لاہور: انتشارات اقبال، ۲۰۰۲م) ص ۸۸
- ۶- دہخدا، علی اکبر، لغت‌نامہ دہخدا (تہران: انتشارات دانشگاه تہران، ۱۳۷۷ش) ص ۱۲۵۳۶
- ۷- راغب اصفہانی، المفردات فی غریب القرآن (بیروت: دارالمعرفہ، ۱۴۱۲ق) ص ۳۴۱
- ۸- کاشانی، داوود، مصباح الہدایہ و مفتاح الکفایہ (تہران: پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵ش/۲۰۰۶م) ص ۶۷
- ۹- قشیری، عبدالکریم، رسالہ قشیریہ، ترجمہ بدیع الزمان فروزانفر (تہران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش) ص ۲۱۵
- ۱۰- نصر، سید حسین، قلب عرفان اسلامی، ترجمہ انشاء اللہ رحمتی (تہران: نشر حکمت، ۲۰۰۷م) ص ۱۱۰
- ۱۱- ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، به تصحیح عفیفی، ابوالعلاء، (قاہرہ: دارالکتب المصریہ، ۱۹۴۶م) ص ۱۸۹
- ۱۲- چیتیک، ویلیام، تصوف و اندیشہ عرفانی ترجمہ جلال ستاری. (تہران: نشر هرمس، ۲۰۰۵م) ص ۹۸
- ۱۳- ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، به تصحیح عفیفی، ابوالعلاء، (قاہرہ: دارالکتب المصریہ، ۱۹۴۶م) ص ۲۱۴
- ۱۴- مراد، خلیل الرحمان، اندیشہ‌های فلسفی اقبال لاہوری (لاہور: انتشارات اقبال، ۲۰۰۲م) ص ۱۱۲
- ۱۵- اقبال، محمد، جاویدنامہ، (لاہور: شیخ غلام علی اینڈ سنز، ۱۹۳۲م) ص ۷۸
- ۱۶- شریف، م. م، تاریخ فلسفہ در اسلام (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۶۳م) ص ۲۰۲
- ۱۷- ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، به تصحیح عفیفی، ابوالعلاء، (قاہرہ: دارالکتب المصریہ، ۱۹۴۶م) ص ۲۱۶-۲۱۷
- ۱۸- محمد اقبال، علامہ، جاویدنامہ، (لاہور: شیخ غلام علی اینڈ سنز، ۱۹۷۰م) ص ۴
- ۱۹- ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، به تصحیح عفیفی، ابوالعلاء، (قاہرہ: دارالکتب المصریہ، ۱۹۴۶م) ص ۲۱۷
- ۲۰- محمد اقبال، علامہ، جاویدنامہ، (لاہور: شیخ غلام علی اینڈ سنز، ۱۹۷۰م) ص ۱۱
- ۲۱- ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، به تصحیح عفیفی، ابوالعلاء، (قاہرہ: دارالکتب المصریہ، ۱۹۴۶م) ص ۳۳۸
- ۲۲- محمد اقبال، علامہ، جاویدنامہ، (لاہور: شیخ غلام علی اینڈ سنز، ۱۹۷۰م) ص ۹
- ۲۳- ابن عربی، محیی الدین، فصوص الحکم، به تصحیح عفیفی، ابوالعلاء، (قاہرہ: دارالکتب المصریہ، ۱۹۴۶م) ص ۳۳۸
- ۲۴- محمد اقبال، علامہ، جاویدنامہ، (لاہور: شیخ غلام علی اینڈ سنز، ۱۹۷۰م) ص ۱۷-۱۸

BIBLIOGRAPHY

- Chittick, William, Tasawaf w Andesheh e Irfani, Translation: Jalal Sattari, (Tehran: Hermes Publications, 2005)
- Dehkhoda, Ali Akbar, Lughat Nameh Dehkhoda, (Tehran: Tehran University Press, 1377/1998)
- Ibn-e-Arabi, Muhyiddin, Fusus Al-Hikam, corrected by Abu Alala, Afifi, (Kaira, Dar Al-kutab Al-Misria, 1946)
- Ibn-e-Arabi, Muhyiddin, Al-Futuh al-Makkiyya, Vol:2, (Beirut, Dar e Sadir, 1980)
- Kashani, Dawood, Misbah Al Hidayat w Miftah Al Kifayat, (Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies, 1385/2006)
- Muhammad Iqbal, Asrar-o-Ramooz, (Lahore: Shaikh Ghulam Ali & Sons, 1923)
- Muhammad Iqbal, Javed Nameh, (Lahore: Shaikh Ghulam Ali & Sons, 1970)
- Murad, Khalil Ur Rahman, Andesha Ha e Falsafi e Iqbal Lahori, (Lahore: Iqbal Academy Pakistan, 2002)
- Nasr, Syed Hussain, *Qalb e Irfan e Islami*, Translation: Insha Ullah Rahmati, (Tehran: Nashr e Hikmat, 2007)
- Qushayri, Abdul Karim, *Risalah Qushayria*, Translation: Badiozzaman Forouzanfar, (Tehran: Elmi-Farhangi Publishing Company, 1384/2005)
- Raghīb Isfēhānī, *Almufrīdat Fī Ghārīb Al Qurān*, (Beirut, Dar Al-Marefah, 1412AH)
- Sharif, M. M. A History of Muslim Philosophy, (Cambridge: Cambridge University Press, 1963)

